

رزم‌نامه «کوه دماوند»

منظومه‌ای پهلوانی ناشناخته از دوره صفویه

رضا غفوری*

چکیده

در سال‌های اخیر، با گسترش حوزه مطالعات حماسی، پژوهشگران با شماری از منظومه‌های پهلوانی آشنا شده‌اند که تا چندی پیش ناشناخته مانده بود. شاید دلیل عمده این ناشناختگی، زبان عامیانه آنها بوده باشد، زیرا این دسته آثار که اغلب متعلق به ادوار متأخرند از فرهنگ توده مردم برخاسته است. منظومه «کوه دماوند» از جمله این متون پهلوانی ناشناخته است که ظاهراً به دلیل نزدیکی روایات آن با متون هم‌دوره خود، به شهرت چندانی نرسیده و نسخه‌های فراوانی از آنها استتساخ نشده است. با بررسی شواهد متنی و تطبیق ویژگی‌های سبکی این منظومه با متون مشابه می‌توان زمان تقریبی سرایش آن را به دست آورد. در این مقاله، نخست منظومه کوه دماوند معرفی شده و سپس عصر سرایش آن بررسی و درباره شماری از ویژگی‌های سبکی آن بحث شده است.

کلیدواژه‌ها: منظومه کوه دماوند، برزنامه جدید، زرین‌قبا نامه، دوره صفویه

تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۲۹ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۲

* استادیار دانشگاه حضرت نرجس (س) رفسنجان / Reza_ghafouri1360@yahoo.com

مقدمه

با وجود مخالفت‌هایی که گاهی از سوی دولت‌های حاکم و یا عالمان دینی با سرودن و یا شنیدن داستان‌های ملی/ پهلوانی ایران می‌شد، نبوغ فردوسی در سرودن شاهنامه از یک‌سو و حسّ میهن‌دوستی مردم ایران از سوی دیگر، سبب شد که دیرزمانی از سرایش اثر جاودانه فردوسی نگذشته بود که این منظومه در دل مردم ایران جای باز کرد و تاثیر فرهنگی بزرگی از خود برجای گذارد؛ و بنا بر گفته یکی از شاهنامه‌شناسان، «از میان آثار ادبی ما هیچ اثری به اندازه شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ نتوانسته‌اند در میان توده مردم نفوذ کنند» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶ الف: ۱۰۵).

یکی از مهم‌ترین اثرات شاهنامه فردوسی در ادبیات فارسی، به نظم درآمدن شمار زیادی داستان‌های پهلوانی، تاریخی و دینی است که همگی به تقلید از شاهنامه سروده شده‌اند. برخلاف این نظر برخی پژوهشگران که از اواخر قرن پنجم و چند اوایل قرن ششم به بعد، نظم داستان‌های ملی به سستی گرایید و نظم حماسه‌های تاریخی و دینی جایگزین حماسه‌های ملی شد (نک: صفا، ۱۳۵۴: ۱۵۴؛ رزمجو، ۱۳۸۸: ۱۴۵/۱-۱۴۶)، امروزه این نکته تقریباً ثابت شده است که عصر سرایش منظومه‌هایی مانند سام‌نامه، شهریارنامه، بانوگشسب‌نامه، جهانگیرنامه، برزنامه جدید، زرین‌قبانامه و شمار دیگری از منظومه‌های کوتاه پهلوانی، مربوط به دوره صفویه و یا اندکی پس از آن است^۱ و هم‌چنان‌که برخی پژوهشگران گفته‌اند «لازم است در این نظریه مشهور و پرتکرار، بازنگری و از تداوم سنت نظم داستان‌های پهلوانی از بعد از سده هشتم و مخصوصاً در عهد صفوی، سخن گفته شود» (زرین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۴۶).

«کوه دماوند» یکی از این دسته منظومه‌های پهلوانی است که تا کنون ناشناخته مانده است. طبق بررسی‌های نگارنده، از این منظومه نسخه منحصر به فردی برجای مانده است که آن هم افتادگی‌های بسیاری دارد، اما خوشبختانه پایان آن به دست ما رسیده است. شمار ابیات باقی مانده از این منظومه، ۲۵۶۸ بیت است و با بیت زیر آغاز می‌شود:

۱. برای دیدن شماری از این پژوهش‌ها درباره زمان احتمالی سرایش این منظومه‌ها نک: سام‌نامه، ۱۳۹۲: مقدمه، سی‌وچهار؛ کوسج، ۱۳۸۷، مقدمه، بیست‌وهشت؛ زرین‌قبانامه، ۱۳۹۳: مقدمه، ۴۳؛ امیدسالار، ۱۳۸۱: ۴۵۴.

تنش سوزد آن آتش تابناک سرش باشد آن راه گرزناک(؟)

(کوه دماوند، بی تا: برگ ۵۲ الف)

یگانه دست‌نویس کوه دماوند، در کتابخانه ملی به شماره ۱۷۵۷۸۶۹ نگهداری می‌شود. این دست‌نویس به اشتباه با نام شاهنامه فردوسی، شناسایی و فهرست‌نویسی شده اما در اصل ترکیبی از دو منظومه «شهریارنامه» و «کوه دماوند» است. به نظر فهرست‌نویس، این نسخه در قرن ۱۳ هجری در هند کتابت شده است، خط آن نستعلیق و کاتب هر دو منظومه یک نفر است. نام منظومه در انجامه نسخه آمده است: «... تمام شد قصه کوه دماوند ... به تاریخ دهم جمادی الثانی روز شنبه ... راقم الحروف علی القاری؛ قصه کوه دماوند تمام شد». از این گذشته، در حاشیه نسخه‌ای از شاهنامه مندرج در کتابخانه برلین، کاتب پس از داستان برزونامه کهن، چنین نوشته است: «... جنگ کوه دماوند و بعد از جنگ کوه دماوند، کین سیاوخش باید آمد» و در قسمت پایین‌تر آن نیز آمده است: «... بعد از آن جنگ کوه دماوند باید نوشت» (فردوسی، بی تا: برگ: ۴۴۷). متأسفانه در این نسخه، کاتب از کتابت داستان مذکور منصرف شده و پس از برزونامه کهن، داستان نبرد یازده/دوازده رخ را آورده است. بنابراین، می‌توان به یقین گفت که نام منظومه مورد بحث، قصه/جنگ «کوه دماوند» است و برخلاف سنت رایج نام‌گذاری اغلب متون پهلوانی ایران که بر پایه نام قهرمان داستان است (نک: زرّین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۳۹) مانند گرشاسب‌نامه، کوش‌نامه، بانوگشسب‌نامه و ...، این منظومه نام مستقلی دارد.

چکیده منظومه «کوه دماوند»

خلاصه آنچه از یگانه دست‌نویس این منظومه در دست داریم چنین است: هنگامی که خبر آمدن پهلوانانی مانند افریقی، ابرهه و نهنگ دژم را به افراسیاب می‌دهند، شاه توران شادمان می‌شود. پیش‌تر در میدان جنگ، شماری از پهلوانان ایران به دست هزبر بلا زخمی و یا گرفتار شده بودند؛ از طرفی هم اخترشناسان رستم را به دلیل قرآنی که در سال نهنگ و مار دارد، از حضور در میان جنگ، باز داشته‌اند. در دنباله داستان، افراسیاب با شنیدن خبر پیوستن جهانگیر به کی خسرو، ارژنگ پولادچنگ و برهمن جادو را به نبرد او می‌فرستد و

این درحالی است که در سپاه ایران نیز تور فرزند جهانگیر، به محض شنیدن این خبر، به یاری پدر می‌شتابد. ظاهراً در این جنگ، برهمن جادو کشته و تور هم زخمی می‌شود و از آن‌جا به سوی مازندران می‌رود. پس از آن، سخن از نبرد نهنگ دژم با زال و فرامرز و سام به میان می‌آید که همه آنها از دست نهنگ زخم برمی‌دارند. جهان‌بخش که خود در حال نبرد با ابرهه است پس از شنیدن این خبر، به سوی نهنگ دژم می‌رود و هم‌زمان با دو پهلوان درگیر می‌شود. جهانگیر به یاری برادرزاده می‌آید و برای به دست آوردن کلاهنخود جادویی ابرهه - که خاصیتش این است که هرگاه از سر بر می‌دارد دشمن با دیدن آن، بی‌درنگ شکست می‌خورد - تلاش می‌کند. پس از غلبه جهانگیر بر ابرهه و ربودن کلاهنخود، افراسیاب فرمان حمله می‌دهد و پهلوانان دو سپاه با هم درگیر می‌شوند. در این نبرد، جهانگیر یل هم در رویارویی با پهلوانی به نام برنبدیا که به همراه الپ‌ارسلان شاه به یاری افراسیاب آمده است کشته می‌شود. ایرانیان تاب مقاومت نمی‌آورند و در نهایت مجبور به عقب‌نشینی و پناه بردن به کوه دماوند می‌شوند. با پیشنهاد گودرز، کی خسرو نامه‌ای به رستم می‌فرستد و از او درخواست یاری می‌کند، اما تهمتن دلیل نیامدن خود را شرح می‌دهد و فقط پاس پرهیزگار را به یاری سپاه ایران می‌فرستد. پاس، نهنگ دژم را مجروح می‌کند اما در نبرد با هزبر بلا زخم برمی‌دارد. هزبر بلا کی خسرو را به نبرد می‌طلبد و شاه ایران که ناگزیر به رفتن می‌شود وصیت می‌کند که پس از او، پادشاهی ایران را به رستم واگذار کنند. در نبرد کی خسرو و هزبر، نخست پیروزی با شاه ایران است اما با نیرنگی که نهنگ دژم به کار می‌برد کی خسرو گرفتار می‌شود. افراسیاب نخست فرمان قتل او را می‌دهد اما با وساطت پیران، کی خسرو را در حصار تاتارشاه به بند می‌کشند. تور به محض آن‌که خبر گرفتاری شاه ایران و کشته شدن پدرش را می‌شنود بی‌درنگ خود را به سپاه ایران می‌رساند و از آن‌جا به همراه گرگین، به سوی حصن تاتار شاه رهسپار می‌شود. تاتارشاه از آن دو استقبال می‌کند و می‌گوید پیران در نگهداشت کی خسرو سفارش زیادی به او کرده است. با این حال اگر تور بتواند ببر دژنده‌ای را که در بیشه‌زار پدید آمده است از بین ببرد، کی خسرو را به آنان تحویل می‌دهد. تور این پیشنهاد را می‌پذیرد و به نبرد ببر می‌رود و بر او پیروز می‌شود و پس از آن به همراه کی خسرو و گرگین، به سوی دماوندکوه باز می‌گردد. هنگام بازگشت، تور با دیدن برنبدیا کشته پدرش، با او درگیر می‌شود و او را از پای درمی‌آورد. در دنباله داستان رستم به

سپاه ایران می‌پیوندد و پس از آن‌که مورد استقبال ایرانیان قرار می‌گیرد به ترتیب با هزبر بلا، ارژنگ، نهنگ دژم، افریقی نبرد می‌کند و آنها را نابود می‌کند. الپ‌ارسلان نیز به دست جهان‌بخش کشته می‌شود. افراسیاب با دیدن نابودی پهلوانان متحد خود، ناگزیر به فرار می‌شود. ایرانیان با دیدن این صحنه از نبرد دست برمی‌دارند و کی خسرو هم رستم را ستایش می‌کند.

چند روایت از نبرد هزبر بلا با ایرانیان

هسته اصلی داستان کوه دماوند نبرد هزبر بلا و دیگر متحدان افراسیاب با ایرانیان در کوه دماوند است که ظاهراً تقلیدی از داستان کوه هماون شاهنامه است. نگارنده در بررسی‌های خود درباره هزبر بلا و سرگذشت او با ایرانیان، به چند روایت متفاوت به شرح ذیل دست یافته است:

۱. بر پایه روایت برزنامه جدید عطایی، هزبر بلا نخست به سیستان حمله‌ور می‌شود و شماری از پهلوانان مانند بیژن، بانوگشسب و پاس پرهیزگار را گرفتار می‌کند سپس از آن‌جا به دشت هفت لشکر می‌رود و با برزو و کوهکش (فرامرز) درگیر می‌شود و آن دو را مجروح می‌کند. پس از آن با افراسیاب رویارو می‌شود و شاه توران را به بند می‌کشد تا این‌که سرانجام به دست رستم، با ساطور از پای در می‌آید (نک: عطایی، پاریس، بی‌تا: برگ ۱۶۹ الف - ۲۴۳ الف). در این روایت، مرگ هزبر بلا پس از افشا شدن هویت کوهکش و نبرد تهمتن با جهان‌بخش و تمور و همچنین پس از مرگ رستم یک‌دست^۱ روی می‌دهد. در این روایت از دیگر ضد قهرمانان روایت کوه دماوند مانند نهنگ دژم، افریقی، ارژنگ و ابرهه نشانی نیست.

۲. روایت دیگری از عطایی در دست است که بنا بر آن، هزبر به یاری افراسیاب می‌آید و با شماری پهلوانان ایران از جمله کریمان نبرد می‌کند. بر پایه این روایت، هزبر بلا در زمان حیات رستم یک‌دست، به دست رستم زال کشته می‌شود (نک: عطایی، ملّی، بی‌تا: برگ ۴۱-۴۲۳). در این روایت، برخلاف روایات پیشین، مرگ هزبر پیش از افشا شدن هویت

۱. نام یکی از ضد قهرمانان روایات برزنامه جدید و متون مشابه آن مانند زَرین‌قبا نامه است.

کوهکش و در هنگام نبردهای این پهلوان با برزو روی می‌دهد. در این روایت ابرهه نیز حضور دارد اما از دیگر ضد قهرمانان کوه دماوند نشانی نیست.

۳. در زرّین‌قبا نامه سخن از نبرد میان هزبر بلا و زرّین قبا به میان آمده است. پس از این واقعه هزبر به دست پهلوانی نقابدار به دار آویخته، اما با کمک جادوان رها می‌شود. در دنباله داستان، هزبر و خاقان چین گرفتار ایرانیان می‌شوند اما شمیلاس پسر رستم یک‌دست آن‌ها را نجات می‌دهد. سرانجام هزبر بلا در نبرد با جهان‌بخش شکست می‌خورد و به همراه شمیلاس به دار آویخته می‌شود. (نک: زرّین قبا نامه، ۱۳۹۳: ۴۶-۵۳) در این روایت نهنگ دژم هم حضور دارد و به دست کریمان از بین می‌رود. اما از دیگر ضد قهرمانان داستان کوه دماوند سخنی به میان نیامده است.

۴. روایت اغلب طومارهای نقالی که می‌گوید هزبر بلا، پس از رفتن رستم به مغرب برای رهایی پاسبان پرهیزگار، به یاری افراسیاب می‌آید و اغلب پهلوانان را گرفتار می‌کند. سرانجام رستم از راه می‌رسد و هزبر را از بین می‌برد^۱ (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۴۳۶-۴۵۱). در خور ذکر است که روایات نقالی با روایات منظومه‌ها هم‌خوانی چندانی ندارد.

۵. بخش‌هایی از روایت کوه دماوند که پیش‌تر از آن یاد کردیم، در کهن‌ترین طومار شاهنامه آمده است (نک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۷۹۷، ۸۰۱-۸۰۲) با این تفاوت که روایت طومار آمیزه‌ای از روایت کوه دماوند و روایات دیگر طومارهای نقالی (بخش چهارم) است.

گوینده و عصر سرایش منظومه «کوه دماوند»

متأسفانه در متن برجای مانده، نامی از گوینده داستان و یا ممدوح او هیچ برده نشده است؛ اشاره‌ای هم که راهبر به پاسخ این مسأله باشد در آن نیست، اما بر پایه برخی شواهد متن، به احتمال بسیار عصر سرایش منظومه کوه دماوند به دوره صفویه بوده است:

۱. در برخی روایات نقالی، سخن از نیروی سحرآمیز هزبر به میان آمده که هربار که زخم برمی‌داشت شب هنگام دوباره تندرستی خود را به دست می‌آورد (نک: مشکین‌نامه، ۱۳۸۶، ۱۴۱-۱۴۲؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۹۵۸/۲-۹۶۰). شاید این بخش از روایت به صورت منظوم درآمده، اما تاکنون به دست ما نرسیده است.

الف. نام قهرمانان منظومه از جمله هزبر بلا، نهنگ دژم، تمور، جهان‌بخش، رستم یک‌دست تنها در مجموعه روایات برزنامه جدید و زرین‌قبانامه، به تبع آن در روایات طومارهای نقالی، روایات شفاهی و یا برخی شاهنامه‌های کردی دیده می‌شود و در متون پهلوانی رسمی قدیم‌تر نامی از آنها نیست. از آن‌جا که هسته اصلی داستان‌های برزنامه جدید آن اندازه اشتهار داشت که وارد بیشتر طومارهای نقالی شود، پس به احتمال زیاد، دو منظومه زرین‌قبانامه و کوه دماوند تقلیدی از برزنامه جدید هستند. به نظر می‌رسد داستان‌پردازان و نقالان پس از دیدن اشتیاق مردم به شنیدن داستان‌های برزنامه جدید، روایات دیگری با حضور اغلب قهرمانان همان منظومه از نو ساختند که هیچ یک شهرت روایات برزنامه جدید را به دست نیاورد.

ب. در منظومه کوه دماوند در بیت زیر، ترکیب «جمشید جم» آمده است:

برآمد بر تخت فیروزه‌رنگ چو جمشید جم جام زرین به چنگ

(کوه دماوند، بی تا: برگ ۳۰۵ ب)

هم‌چنان‌که برخی پژوهشگران گفته‌اند، افزودن (جم) - که جزو نخستین کلمه جمشید است - به این نام و ساختن ترکیب تاکیدی (جمشید جم) از کاربردهای طومارهای نقالی و داستان‌های عامیانه است (زرین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۶۰). این ترکیب در شمار دیگری از متون پهلوانی عصر صفویه نیز آمده است مانند نمونه‌های زیر:

ابا زال زر تخم جمشید جم رسیدند یکسر همه بیش و کم
(همان: ۲۳۱)

مر این قلعه جمشید جم کرده است بسی اندر این رنج‌ها برده است
(مختاری، برگ ۱۲۲ الف)

در یکی از طومارهای نقالی چنین آمده است: «سهراب پرسید: آن پیرمرد سالخورده که قدش خمیده، پهلوی دست شاه می‌باشد کیست؟ عرض کرد: شیر پیر عراق عجم، پدر هشتاد و هشت پسر، زال بارگاه جمشید جم، نواب اعظم ایران، گودرز پدر جان‌نثار است.»
(داستان رستم و سهراب، ۱۳۶۹: ۱۹۷)

ج. در منظومه کوه دماوند، در بیت زیر از کلاه‌خود رستم که از کاسه سر دیو سپید است

نام برده می‌شود:

یکی خود گوهرنگارش چو شید کشیده بر او چهر دیو سفید

(کوه دماوند، بی تا: برگ ۳۰۷ الف)

آیدنلو بر پایه شواهد موجود، داستان «کلاه سر دیو سپید» رستم را روایتی عامیانه می‌داند و زمان تقریبی پیدایش این داستان را اواخر قرن هشتم و به‌ویژه قرن نهم حدس می‌زنند^۱ (نک: آیدنلو، ۱۳۹۶ ج: ۷۲-۷۵). از آن جا که طبق سنت سرایش اغلب منظومه‌های پهلوانی، نخست روایتی در میان توده مردم شکل می‌گیرد سپس به دست شاعران به نظم درمی‌آید، احتمالاً چند دهه از پیدایش داستان کلاه سر دیو سپید رستم و اشتهار آن در میان توده مردم گذشته تا در متن منظومه کوه دماوند به اختصار از آن یاد شود بدون آن که نیاز به معرفی و شرح داستان آن از سوی شاعر احساس شود.

د. یکی از واژه‌های پرکاربرد متون پهلوانی منسوب به دوره صفویه واژه «غیرین» است. این واژه در متون گذشته و فرهنگ‌ها نیامده است اما اغلب صفتی است که برای شیر به کار برده می‌شود:

دو گورد دلاور دو شیر غیرین دو سردار و دو نامدار گزین

(کوه دماوند، بی تا: برگ ۶۲ ب)

چو ارهنگ دیدش چو شیر غیرین بزد دست بر دسته گرز کین

(مختاری، برگ ۲۰۳ الف)

چند نمونه از دیگر متون پهلوانی:

به عزم تفرج در آن دشت کین بیاییم و بینیم شیر غیرین

(سام‌نامه، ۱۳۹۲: ۱۸۹)

کشیدش به زانو به روی زمین جهان تیره شد پیش شیر غیرین

(زرین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۲۰۸)

۱. ظاهراً بیت مورد مطالعه منظومه کوه دماوند، تا به امروز، یگانه اشاره منظومی است که به دست ما رسیده است و دیگر شواهد کلاه سر دیو سپید، مربوط به روایات منثور طومارهای نقالی و روایات شفاهی / مردمی شاهنامه است.

از او زادشم شد بسی خشمگین یکی نعره ای زد چو شیر گرین

(عطایی، بی‌تا: دوپرون، برگ ۳۹۴)

یکی از پژوهشگران در این باره می‌نویسد: «باید توجه داشت که گرچه «عرین» به معنای «بیشه» درست است، در متون مبتنی بر روایات نقلی که زبان آنها نیز از لغات و تعبیر عامیانه و نقلی اثر پذیرفته، این واژه به صورت «گرین» به کار رفته است و ظاهراً از معنای آن، «غرّان» استنباط می‌شده است» (آیدنلو، ۱۳۹۲: ۶۰).

ه. یکی از واژه‌های نادر منظومه کوه دماوند، «قبل کردن» است که در بیت زیر آمده

است:

قبل کرد اطراف آن کوه را همه لشکر گشن انبوه را

(کوه دماوند، بی‌تا: برگ ۳۲ب)

بنا بر مطالعات نگارنده، این ترکیب (قبل کردن/ نمودن) تنها در کهن‌ترین طومار تاریخ‌دار شناخته‌شده شاهنامه (مورخ ۱۱۳۵ق) که متعلق به اواخر دوره صفویه است به کار رفته است: «دو کلمه از یک‌دست. در آن وقت آمد و قلعه را قبل نمود جنگ درگرفت» (طومار نقلی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۰۳) به نظر می‌رسد که در هر دو شاهد، ترکیب «قبل کردن» به معنای محاصره کردن است.

و. منشأ عبارت «ریش دو شاخ رستم» در بیت زیر دیدگاه‌های عامه و توده مردم در وصف

تهمتن است؛ شاید از نظر آنان، داشتن ریش دو شاخ بر صلابت و هیبت قهرمان‌شان می‌افزود:

سر و گردن و ریش [او بُد] دو شاخ قد و قامت و کش [چو] سینه فراخ

(کوه دماوند، بی‌تا: برگ ۳۱۵الف)

همان‌طور که می‌دانیم، یکی از ویژگی‌های منظومه‌های پهلوانی دوره صفویه بیان عامیانه آنها است که خود برگرفته از باورها و تصورات مردم آن عصر نسبت به قهرمانان ملی است. تعبیر ریش دو شاخ برای قهرمانان ملی، که تعبیری عامیانه است، نخستین بار در بهمن‌نامه (نک: ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۴۲۶) و پس از آن در برخی طومارهای نقلی به کار رفته است: «... جوان قوی هیكلی و ریش دو شاخ، به مثال مشک کشیده»، یا «مردی دیدند ریش دو شاخ و لوحی در زیر سر او نهاده‌اند» (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۵۳۸) این تعبیر در

روایات شفاهی/ مردمی شاهنامه نیز به گونه «سبیل دو شاخه‌ای» به کار رفته است: «... رستم مردی بود قوی با قد کوتاه، ریش انبوه با سبیل بلند و دو شاخه‌ای که از دو طرف تا روی سینه‌اش می‌رسید» (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۱/۲).

ز. واژه ابلق که در بیت زیر به معنای «پر کلاه» آمده است، بر پایه نظر آیدنلو، در متون پیش از صفویه دیده نمی‌شود (نک: آیدنلو، ۱۳۹۵: ۲۱).

بدان خود، هفت ابلق زرنگار به آیین زده آن یل کامکار
(کوه دماوند، بی تا: برگ ۳۰۷ الف)

ح. به کارگیری صفت اشاره «او» به جای «آن»، بر پایه برخی پژوهش‌ها، اغلب در متون دوره صفویه به بعد دیده می‌شود و پیش از آن سابقه ندارد (نک: همو، ۱۳۹۶: ۲۹۹-۳۰۱). در منظومه کوه دماوند نیز به شرط درستی ضبط، دو بار این تغییر دیده می‌شود:

ز خوی‌شان بشد خاک او سو [چو] گِل به لرزه فتاده ز کین هر دو دل
(کوه دماوند، بی تا: برگ ۱۹ ب)

دعا کرد و از تخت آمد به زیر پذیره شد او شاه با [او] وزیر
(همان: ۱۶۵ الف)

ط. برخی مضامین داستانی مانند «اختلاف و نبرد فرامرز و جهان‌بخش با برزو و پسرش تمور/ تیمور» از مضامین مکرر و ملالت‌بار روایات برزوانه جدید و روایات نقالی آن است که داستان‌های بسیار حول آن تنیده شده است.

همچنین «حضور قهرمانان نقابدار و هنرنمایی آنان در میدان جنگ و سرانجام آشکار شدن هویت آنان» از دیگر مضامین اغلب حماسه‌های متأخر، چون بانوگشسب‌نامه، زرین‌قبا‌نامه، شهریارنامه و برزوانه جدید است و همان‌گونه که پیش‌تر یادآور شدیم، سرایش این نوع حماسه‌ها به دوره صفویه نسبت داده شده است. شایان ذکر است که داستان کوه دماوند نیز از دو مضمون یاد شده بی بهره نیست.

برخی اشارات داستانی منظومه کوه دماوند

۱. اشاره به نبرد رستم و پیلسم و بریده شدن سر او به دست رستم

دگر پیلسم راست جنگی پسر که رستم ز تیغش جدا کرد سر

(همان: ۲۱ب)

بر پایه شاهنامه، در جنگ‌های کین‌خواهی سیاوش، پیلسم برادر پیران با نیزه رستم از پای درمی‌آید (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۹۸/۲). در داستان سوسن رامشگر نیز پیلسم سقلابی پس از آن‌که در کشتی از رستم شکست می‌خورد به بند تهمتن می‌افتد و آنگاه با شمشیر برزو تگه‌تگه می‌شود (نک: کوسج، ۱۳۸۷: ۲۳۵-۲۳۶). می‌بینیم که در هیچ‌یک از این دو روایت، رستم سر پیلسم را از تن جدا نمی‌کند. در هیچ‌یک از طومارهای انتشار یافته هم، از بریده شدن سر پیلسم سخنی نیست. اگر گوینده کوه دماوند با تسامح روایت مرگ پیلسم را نیاورده باشد، احتمالاً اشاره او به روایت یکی از طومارهای منتشر نشده بوده است. بنا بر این طومار، پهلوانی بزرگ به نام پیلسم رومی، با درخواست قیصر، به یاری افراسیاب می‌آید و پس از پیروزی‌هایی که در میدان نبرد ایرانیان به دست می‌آورد، با رستم روبه‌رو می‌شود: «... پهلوان (رستم) پیش کشید، دوید، آمد مستی زد که پیلسم به پشت افتاد. رستم خیز کرد بالای سینه او نشست نصیحت کرد، او دشنام داد. پیران گفت بزنید. ریختند بر سر پهلوان، پهلوان خنجر را کشیده سر برید جنگ مغلوبه شد» (شاهنامه منشور، بی‌تا: الف برگ ۱۰۸۱).

۲. به دنیا آمدن کودک با شکافتن پهلوی

بر پایه روایت کوه دماوند، پس از شکافتن پهلوی مادر نهنگ دژم، آن پتیاره به دنیا می‌آید:

حکیمان گرفتند بازوش را ز حکمت دریدند پهلوش را
 ز پهلوش آن بچه پیلتن چو آمد برون، مُرد آن سیم‌تن
 یکی بچه آورد لیکن چوشیر که از دیدنش او نمی‌گشت سیر
 (کوه دماوند، بی‌تا: برگ ۱۵۲ الف)

همان‌طور که سرکاراتی اشاره کرده است غیرطبیعی زاده شدن برخی پهلوانان و ایزدان یک بن‌مایه تکرارشونده اساطیری و حماسی است (نک: سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۵۸). بعضی دیگر نوشته‌اند، خارق‌العاده بودن پهلوان، ریشه در سرشت و نژاد او دارد و این از همان زادروز او

آشکار است (خالقی مطلق، ۱۳۸۶ب: ۴۶). نمونه مشابه دشوار زادن پهلوان را در زادن سام از دختر شاه بلخ نیز می‌بینیم (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۴۳۲).

۳. زورخواهی رستم از خداوند برای شکست دشمنان

چو بشنید رستم به کردار شیر
به رخس اندر آمد همان‌گه دلیر
چنین گفت کای کردگار جهان
تویی برتر از آشکار و نهان
همی گفت [او] کای خداوند من
به من باز ده آن [همه] زور تن
همان زور می‌خواهم [ای] ذوالمنین (کذا)
چو آن زور از پاک یزدان بخواست
چو آن زور را یافت بار دگر
چو برخاست آن مایه‌داد و دین
ثنا گفت بر خالق دادگر
همی گفت کای خالق ذوالمنن
فرورفت پای یل اندر زمین
حیات مجدد بدادی به من
(کوه دماوند، بی‌تا: برگ ۳۰۷ الف)

این ابیات تقلیدی است از روایت زور بیشتر طلبیدن رستم از خداوند در نبرد با سهراب که در برخی نسخه‌های شاهنامه آمده است و روایات متفاوتی از آن هم در متون پهلوانی ایران هست (نک: آیدنلو، ۱۳۹۶ الف: ۳۴۰-۳۴۲). این اشعار اصالت روایت دارد اما سروده فردوسی نیست (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۹۳).

۴. مرگ جهانگیر

بر پایه روایت کوه دماوند، جهانگیر هنگامی که سحرآمیز را از ابرهه می‌رباید پهلوانان به او حمله‌ور می‌شوند و سرانجام به دست برنبدیا کشته می‌شود:

رسیدی بدو برنبدیا دلیر
بزد تیغ بر کتف آن شیرگیر
یکی دست جنگی جهانگیر زاد
ز تن دور گشت و به هامون فتاد
فروماند چون بازوی او ز کار
خروشید کای نامور شهریار
ز من باش بدرود [تا] جاودان
که از برنبدیا مرا شد روان
(کوه دماوند، بی‌تا: برگ ۲۰۷ الف - ب)

گذشته از این روایت، در مجموعه روایات پهلوانی ایران، درباره فرجام زندگی جهانگیر چند روایت دیگر در دست است:

نخست، بنا به روایت جهانگیرنامه، جهانگیر پس از آشنایی با پدر و پس از کسب پیروزی‌های دیگر، به زابل می‌رود و در کنار خاندان خود به سر می‌برد تا این‌که روزی در شکارگاهی به دست دیوی کشته می‌شود^۱ (نک: مادح، ۱۳۸۰: ۳۳۷-۳۳۸). دوم، بنا به روایتی دیگر، جهانگیر در دوران کین‌خواهی بهمن، در طلسم می‌افتد، که تا زمان قائم آل محمد^(ص) زنده خواهد ماند (مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۱۴). سوم، در روایتی آمده است که به دوران کین‌خواهی بهمن، پاس پرهیزگار به جهانگیر زهر می‌خوراند (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۰: ۸۳۴). چهارم، در روایت دیگری آمده است که جهانگیر به دست هزبر بلا کشته می‌شود (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۷۹۳). پنجم، بنا بر روایتی، در دوران کین‌خواهی بهمن، جهانگیر به دست سلماس دیو کشته می‌شود (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۱۳۷/۲). ششم، در یکی از طومارها آمده است که پس از مرگ بهمن، جهانگیر به مازندران می‌رود و با دختر رستم کله دست ازدواج می‌کند. در این طومار از مرگ جهانگیر نشانی نیست و ظاهراً به مرگ طبیعی از دنیا رفته است (نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۴: ۱۹۳). هفتم، در دو روایت نیز به مرگ طبیعی جهانگیر آشکارا اشاره شده است (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۵۱۹؛ شاهنامه منثور، بی‌تا: ب برگ ۲۳۶).

برخی ویژگی‌های سبکی منظومه کوه دماوند

الف) ویژگی‌های فکری

۱. اعتقادات نجومی

باور به تاثیر ستارگان و قرآن آنها و نام‌گذاری سال‌ها بر پایه مدار آسمان، احتمالاً ریشه در باورهای زروانی ایرانیان عهد ساسانی دارد (نک: زنر، ۱۳۷۵: ۳۴۷) و بازتاب آن در متون فارسی میانه، شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی پس آن دیده می‌شود. این اعتقادات به

۱. در روایت نقالی این داستان، از مرگ جهانگیر نشانی نیست و سخن از این است که رستم او را به فرمان‌روایی مغرب منصوب کرد (طومار کهن جهانگیرنامه، ۱۳۷۵: ۲۵۸).

منظومه‌های متأخر نیز راه یافته است. در منظومه کوه دماوند، رستم سبب نیوستنش به سپاه ایران را این چنین شرح می‌دهد:

ز اخترشناسان و از موبدان
 به سال نهنگ آمد و سال مار
 به عمرش نیند ز گیتی گزند
 مرا سال از نهصد افزون شده
 دگر موبدان ستاره‌شمار
 کسی کو بماند [چو] تا پیل سال
 شود سال عمرش فزون از هزار
 شنیدم که ایرانیان را قران
 هر آن کو برد جان از آن گیرو دار
 شود نامه اندر زمانش بلند
 دل شیر از هیتم خون شده...
 چنینم خبر داده‌اند از مدار
 ز گردان گگردنکش بی‌همال
 نیند بَد از دهر ناپایدار
 (کوه دماوند، بی تا: برگ ۳۱ الف)

۲. افراسیاب اژدهافش

در منظومه مورد بحث، بیت زیر به اژدهاپیکری افراسیاب، که بن‌مایه‌ای اساطیری است، اشاره می‌کند:

که هر دو به دارالسلام اندرند
 ز بند شه اژدها پیکرند
 (کوه دماوند، بی تا: برگ ۳۰۳ الف)

شماری از ایران‌شناسان افراسیاب را تجسم اپوش دیو- دیو خشک‌سالی می‌دانند - و برخی دیگر او را نماد دیگری از اهریمن و ضحاک می‌دانند (نک: آیدنلو، ۱۳۸۴: ۴۷۴). برخی شواهد گواه آن است که سرشت اساطیری افراسیاب، در اصل دیو یا اژدها بوده، اما در روایات حماسی ایران به گونه‌ی انسان درآمده است (نک: همو، ۱۳۸۲: ۷-۲۴). در بیت مذکور نیز گوینده به اژدهاپیکری افراسیاب اعتقاد دارد.

۳. وصیت کی خسرو درباره پادشاهی رستم

مهم‌ترین نکته فرهنگی - اساطیری فراموش شده در منظومه کوه دماوند، وصیت کی خسرو است که در آن، رستم را جانشین خود معرفی می‌کند. ظاهراً به دلیل تأخر زمانی منظومه و فراموش شدن برخی باورهای پیش از اسلام، داستان‌گزار فراموش کرده است که پهلوانان ایران به سبب نداشتن فرّه پادشاهی نمی‌توانستند بر تخت شاهی بنشینند. در ابیات

زیر چنین می‌خوانیم:

شاه پره‌نر خسرو ششیردل
برانگیخت ششیرنگ به‌زاد را
که ای نامداران ایران زمین
به وقتی که آید بر این رزمگاه
که من بعد از ملک ایران زمین
نباشد سزوار تاج و کلاه
فریبرز کاس آ‌ی پیلتن
که بیرون کشد از بر شیر دل
چنین گفت گردان آزاد را
به رستم سپارید تاج و نگین
که زین سان وصیت نموده است شاه
به رستم سپارید تاج و نگین
کسی دیگر از خیل ایران سپاه
بود بنده چون سایر انجمن
(کوه دماوند، بی‌تا: برگ ۳۱ب- ۳۲الف)

در جای دیگری هم می‌گوید:

به رستم سپارید تخت و شاهی
پس از من در ایران شاهی او کند
که زبید به او تاج شاهنشاهی
بر اوج عدالت مهی او کند
(همان: برگ ۳۷الف)

ب) ویژگی‌های ادبی

۴. تقلید از شاهنامه

در بیشتر متون پهلوانی ایران اثر تقلید از سبک فردوسی کاملاً مشهود است. در ابیات زیر از داستان کوه دماوند نیز تأثیر شاهنامه دیده می‌شود:

شنیدم که داستان جادو پرست
به هر کار یازد به خورشید دست
(کوه دماوند، بی‌تا: برگ ۵۵الف)

بیت مذکور برگرفته از داستان «رستم و اسفندیار» شاهنامه فردوسی است. در چاپ خالقی مطلق، ضبط مصراع دوم چنین است: «به هنگام یازد به خورشید دست» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۰۶/۵). اما چند دست‌نویس دیگر «به هر کار» ضبط کرده‌اند. اگر این بیت نتیجه تصرف کاتبان در منظومه کوه دماوند نباشد، ظاهراً گوینده کوه دماوند، بیت شاهنامه را تضمین کرده است. درباره این مطلب، تا پیش از به دست نیامدن نسخه‌های دیگری از

این داستان، نمی‌توان نظر قطعی داد.

مرا بابِ من نام مرگ تو کرد عمود مرا تنگ ترگ تو کرد

(کوه دماوند، بی‌تا: برگ ۳۷ب)

مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۱۸۳)

چو فردا برآید خور از خاوران من و اسپ و میدان و گرز گران

(کوه دماوند، بی‌تا: برگ ۴۷ب)

نجویم بر این کینه آرام و خواب من و گرز و میدان و افراسیاب^۱

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴/۱۴)

۵. تشبیهات عاشقانه

آوردنِ مشبّه‌به‌غِنایی برای مشبّه‌حماسی، که با اصول بلاغت تباین دارد، یکی از ویژگی‌های سبکی منظومهٔ مورد بحث است که در نمونه‌های زیر به کار رفته است:

کمندی به فتراک چون زلف یار خم اندر خم و دلکش و استوار

چو مژگانِ خوبان سنانی به دست کز و در دل سروران بُد شکست

(کوه دماوند، بی‌تا: برگ ۵۹ الف)

به هر جا که چون آه عاشق شتافت جهان سوز شد کس نشان زو نیافت

(همان: ۵۹ب)

ج) ویژگی‌های زبانی

۶. واژه‌های کهن

در داستان کوه دماوند، برخی واژه‌های کهن که اغلب در متون سبک خراسانی دیده می‌شود به کار گرفته شده است: مانند: نوان، درآختن؛ رد (بزرگ)؛ ایدون؛ بیغاره، شرزه، شکردن، زوش، یشک و هژیر.

۱. برای تحلیل این بیت و دیدن شواهد بیشتر در دیگر متون پهلوانی ایران؛ نک: آیدنلو، ۱۳۹۱: ۷۸۹-۷۹۸.

۷. زبان عامیانه

پیش‌تر یادآور شدیم که زیربنای اغلب متون پهلوانی دوره صفویه، فرهنگ توده مردم بوده است؛ بنابراین، سادگی لفظ، به‌کارگیری زبان عامیانه و نیز برخی اصطلاحات زبان نقالی در آنها به وفور دیده می‌شود. پاره‌ای از واژه‌های عامیانه منظومه کوه دماوند این‌ها است: صفت «بی‌پدر» برای کی خسرو؛ واژه «کفت»^۱ به جای کف (دست)؛ صفت «جگردار» برای پهلوانان؛ صفت «باشعور/ بی‌شعور» برای قهرمانان/ ضدقهرمانان؛ «چنگل» به جای (چنگال)؛ «بی‌عدد» به جای (بی‌شمار).

۸. وفور واژه‌ها و ترکیب‌های عربی

اگرچه در شاهنامه و متون پهلوانی پس از آن واژه‌های عربی بسیاری به کار رفته است،^۲ در منظومه کوه دماوند واژه‌هایی به کار رفته است که در متون پهلوانی گذشته وجود نداشت یا کم‌کاربرد بود. جالب است که برخی از این واژه‌ها گاهی رنگ‌وبوی عرفانی هم دارد: الحذر، منع، راه عدم، زلت، هوس، من بعد، باری تعالی، حقیر، فتح و ظفر، کثرت، اعلی و ادنی، لحظه، ظلم، مبتلا، رسول، امداد، تکاسل، تغافل، عدالت، تواضع، رُمح، لعب، توکل، سمع، عجیب، سرعت، اعتماد، اعلان‌نسب، اعزاز، تکلف، فرح، مستعد، اکثر، ذی‌حیات، اخلاص، رفعت، عديم‌المثال، دارالسلام، ذوالمنن، مجدد، ضرر، ذوالجلال، نصرت، فی‌المثل.

۹. برخی ویژگی‌های دستوری

- آوردن حرف (چو) به جای (چه):

ولسی بر من آن شاه عالی جناب	شهنشاه توران ششه افراسیاب
ز شاهان به من کرده است اعتماد	فرستاده خسرو به حصنم چو باد

۱. استعمال واژه (کفت) به جای (کف)، در شهریارنامه نیز دیده می‌شود:

به پیش سپه رفت تو بال تفت نشست از بر فیصل و نیزه به کفت

(مختاری، برگ ۱۵ الف)

۲. اخیراً سجاد آیدنلو، در پژوهشی ارزنده، واژه‌های عربی مستعمل در شاهنامه را بررسی کرده است (نک: آیدنلو، ۱۳۹۶: ۳۳-۱۷۱).

چو گویم که خسرو نباشد برم / شهنشاه کی را کمین چاکرم
 سپرده به من ترک پیران شیر / که او را به هر کس مده آی دلیر
 (همان: ۶۳ب)

- حرف (که) به معنای (گر):

بر آورد فریاد که آی لشکری / ندارید این خود را سرسری
 که از دست ما خود بیرون رود / ز تورانیان خون به جیحون رود
 (همان: ۳۹الف)

که امروز از چنگ این اژدها / تن آسوده گردم ز میدان رها
 همانا که دیگر نیاید زمان / بمانم چنین زنده تا جاودان
 (همان: ۴۴ب)

۱۰. برخی عیوب قافیه

ز پیل اندر افتاد شیر سترگ / درافتاد در نامداران ترک
 (همان: ۸۴ الف)

دمان ابرهه یار آمد ورا / ندانی چه پیکار آمد مرا
 (همان: ۱۱۸ الف)

ز یک راه دیگر نهنگ دژم / برآمد پی کین ایران به خشم
 (همان: ۲۰۸ب)

نتیجه گیری

منظومه کوه دماوند بخشی از سلسله روایات هفت/چند لشکر یا همان برزنامه جدید است. از آن جا که یکی از معروفترین بخش‌های داستانی منظومه اخیر، پیروزی هزبر بلا بر پهلوانان ایرانی و ناکامی او در نبرد با رستم زال بود، به احتمال بسیار، علاقه مفرط مردم در دوره صفویه به شنیدن این گونه روایات، نقالان و داستان‌گزاران آن دوره را تشویق کرد تا داستان مذکور را به گونه‌های متفاوتی روایت کنند به طوری که تا کنون پنج روایت منظوم یا

منشور از این داستان، با ساختاری مشابه، به دست ما رسیده است. این احتمال هم هست که به سبب تنوع رویدادهای برزنامه جدید، آن‌چنان این روایات مورد علاقه مردم واقع شده بود که دیرزمانی از پیدایش این روایات نگذشت که داستان‌های مشابه دیگری هم مانند «کوه دماوند» و «زَین قبانامه» به تقلید از آن ساخته شد. بیان عامیانه و فراموش شدن برخی باورهای اساطیری، از ویژگی‌های مهم سبکی این منظومه‌ها است.

منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۴). «افراسیاب»، دانش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۹۶ الف). «برخی روایات نقالی و شفاهی در ملحقات نسخ و چاپ‌های شاهنامه»، نیم‌پخته ترنج، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۲). «بررسی تصحیح جدید سام‌نامه»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۸۰.
- _____ (۱۳۹۱). «پرتقلیدترین بیت فردوسی در منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه»، سایه سرو سهی (یادنامه استاد دکتر + منوچهر مرتضوی)، به اهتمام محمد طاهری خسروشاهی، تبریز: ستوده.
- _____ (۱۳۹۶ ب). «سه نکته از دستور تاریخی در شاهنامه و متون پهلوانی»، نیم‌پخته ترنج، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۶ ج). «کلاه سر دیو سپید»، نیم‌پخته ترنج، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۵). «هفت منظومه پهلوانی پیرو شاهنامه»، جهان کتاب، سال بیست‌ویکم، شماره ۱ و ۲، ۲۴-۱۷.
- _____ (۱۳۸۲). «نشانه‌های سرشت اساطیری افراسیاب در شاهنامه»، پژوهش‌های ادبی، شماره ۲، ۷-۳۶.
- _____ (۱۳۹۶ د). فرهنگ‌واره لغات و ترکیبات عربی شاهنامه، تهران: سخن.
- اسدی توسی (۱۳۵۴). گرشاسب‌نامه، به‌کوشش حبیب یغمایی، تهران: طهوری.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۱). «بیان ادبی و بیان عامیانه در حماسه‌های فارسی»، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۹). فردوسی‌نامه، ج ۳، تهران: علمی.
- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰). بهمن‌نامه، تصحیح رحیم عقیفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶ الف). «اهمیت شاهنامه فردوسی»، سخنهای دیرینه، تهران: افکار.
- _____ (۱۳۸۶ ب). حماسه، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

- _____ (۱۳۷۲). «یکی داستان است پر آب چشم»، گل رنج‌های کهن، تهران: مرکز.
- داستان رستم و سهراب (۱۳۶۹). نگارش مرشد عباس زیری، به کوشش جلیل دوستخواه، تهران: توس.
- رزمجو، حسین (۱۳۸۱). قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زربین قبانامه (۱۳۹۳). تصحیح سجّاد آیدنلو، تهران: سخن.
- زرن. آر. سی (۱۳۷۵). طلوع و غروب زردشتی گری، ترجمه تیمور قادری، تهران: فکر روز.
- سام‌نامه (۱۳۹۲). تصحیح وحید رویانی، تهران: میراث مکتوب.
- شاهنامهٔ منثور (بی‌تا. الف)، دست‌نویس کتابخانهٔ ملی به شمارهٔ ۵-۹۴۱۷.
- شاهنامهٔ منثور (بی‌تا. ب)، دست‌نویس کتابخانهٔ ملی به شمارهٔ ۳۵۱۷۹.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۴). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- طومار شاهنامهٔ فردوسی (۱۳۸۱). به کوشش احمد هاشمی و سیدمصطفی سعیدی، تهران: خوش‌نگار.
- طومار کهن جهانگیرنامه (۱۳۷۵). به کوشش جمشید صداقت‌نژاد، تهران: نیما.
- طومار کهن شاهنامهٔ فردوسی (۱۳۹۰). به کوشش جمشید صداقت‌نژاد، تهران: دنیای کتاب.
- طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱). به کوشش سجّاد آیدنلو، تهران: به‌نگار.
- عطایی (بی‌تا. الف)، برزنامهٔ جدید، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی به شمارهٔ ۸۱۷۵۴۸.
- _____ (بی‌تا. ب). برزنامهٔ جدید، نسخهٔ کتابخانهٔ پاریس به شمارهٔ ۱۱۸۹.
- _____ (بی‌تا. ج). برزنامهٔ جدید، نسخهٔ آنکتیل دوپرون، به شمارهٔ R.9.804.
- فردوسی، ابوالقاسم (بی‌تا)، شاهنامه، دست‌نویس کتابخانهٔ برلین به شمارهٔ Pnn731526392.
- _____ (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، (جلد ششم: تصحیح محمود امیدسالار، جلد هفتم: تصحیح ابوالفضل خطیبی)، تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کوسج، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷). برزنامهٔ کهن، تصحیح اکبر نحوی، تهران: میراث مکتوب.
- مادح، قاسم (۱۳۸۰). جهانگیرنامه، به کوشش ضیاء‌الدین سجّادی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل.
- مختاری. شهریارنامه، دست‌نویس کتابخانهٔ ملی، به شمارهٔ ۱۷۵۷۸۶۹.
- مشکین‌نامه (۱۳۸۶). طومار حسین بابامشکین، به اهتمام داوود فتح‌علی‌بیگی، تهران: نمایش.
- نثر نقالی شاهنامه (۱۳۹۴). تصحیح رضا غفوری، شیراز: سیوند.
- هفت لشکر (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.